

بررسی اندیشه‌های جهانی ابوالحسن خرقانی

علی اکبر قاسمی گل افشانی

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران،
سرگروه زبان و ادبیات فارسی سوادکوه (مازندران)

چکیده

انسان‌های بزرگ را نمی‌توان در هیچ قالب و مرزی محدود کرد. آنان مانند آفتاب‌اند که شعاع تابش و نورافشانی‌شان همه‌جا را فرا می‌گیرد. آیا کسی می‌تواند ادعا کند آفتاب از آن اوست و از آن دیگر مردمان نیست؟ نزد آن‌ها اختلاف در رنگ و نژاد و مذهب و «نقش نگارین»، همه حاصل «یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد» [حافظ، ۱۳۸۱: ۱۵۰].

ابوالحسن خرقانی یکی از آن دسته بزرگانی است که نگاه او، نگاهی جهانی است. همه جهانیان برای او ارزشمندند و او غم‌خوار همه است. «و گفت: اگر از ترکستان تا در شام کسی را قدمی در سنگ آید، زبان آن مراسم. از آن من است، تا در شام اندوهی در دلی است، آن دل از آن من است.» اختلاف در مذاهب او را مانند دیگران به سمت تعصب سوق نداده است. از نگاه او، به هر جانب که بنگری خدا حضور دارد و راه خدا به یک مذهب و چند مذهب محدود نمی‌شود: «راه خدای تعالی را عدد نتوان گفت. چندان که بنده است، به خدای تعالی راه است. به هر راهی که رفتم قومی دیدم...»

شایسته است افکار و اندیشه‌های او به همه زبان‌ها ترجمه شود تا بهره‌ها گیرند. نگارنده در این مقاله سعی داشته است به بررسی اندیشه‌های جهانی ابوالحسن خرقانی بپردازد. امید است الطاف ربانی و کرامات خرقانی دستگیری کند تا توفیق رفیق راه شود.

کلیدواژه‌ها: ابوالحسن خرقانی، نورالعلوم، اندیشه‌های جهانی

«هرکه در این سرا درآید

نانش دهید و از ایمانش می‌رسید

چه آن کس که به درگاه باری تعالی به جان آرزو

البتة بر خوان بوالحسن به نان آرزو»

(ابوالحسن خرقانی)

کدام انسان آزاده‌ای است که با خواندن سخن بالا به وجد نیاید و هزار رحمت و درود بر روان گوینده آن نفرستد؟ آری به حقیقت «هر کوشید گفتا لله در قائل» [حافظ، ۱۳۸۱: ۴۱۴]. این سخن از لب‌های بزرگ‌مردی از خرقان بیرون آمده که میراث عرفانی او یکی از ارزشمندترین موارث ماست. شایسته است افکار و اندیشه‌های این پیر صافی ضمیر، ابوالحسن خرقانی، به همه زبان‌ها ترجمه شود تا بهره‌ها گیرند. اگر از ابوالحسن تنها همین سخن به یادگار می‌ماند که اکنون بر پیشاهنگ کلام ما نشسته است، برای بزرگی و آوازه او کافی بود. حال این سخن پیر خرقان را با حکایت زیر از **آذر بیگدلی** بسنجید و نگاه‌ها را با هم مقایسه کنید تا «بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا» [همان، ص ۳]:

به شیخ شهر، فقیری ز جوع بُرد پناه

به این امید که از جود خواهدش نان داد

هزار مسئله پرسیدش از مسائل و گفت

که گر جواب نگویی نیایدت نان داد!

نداشت حال جدل آن فقیر و شیخ غیور

ببرد آتش و نانش نداد تا جان داد

عجب که با همه دانایی این نمی‌دانست

که حق به بنده نه روزی به شرط ایمان داد

تفاوت نگاه‌ها در این دو نمونه از زمین تا آسمان است. یکی مست عشق است و دیگری مست غرور. یکی در میانه خدا را می‌بیند و آن دیگری خود را. «چراغ مرده کجا و شمع آفتاب کجا» [حافظ، ۱۳۸۱: ۳].

انسان‌های بزرگ را نمی‌توان در هیچ قالب و مرزی محدود کرد. آنان مانند آفتاب‌اند که شعاع تابش و نور افشانی‌شان همه‌جا را فرا می‌گیرد. آیا کسی می‌تواند ادعا کند آفتاب از آن اوست و از آن دیگر مردمان نیست؟ نزد آن‌ها اختلاف در رنگ و نژاد و مذهب و «نقش نگارین» همه حاصل «یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد» [همان، ص ۱۵۰]. آن‌ها به یک عصر و زمان محدود نیستند. شخصیت‌هایی هستند برای همه هزاره‌ها و نسل‌ها. تا انسان حضور دارد، اندیشه‌های این بزرگان نیز رنگ و رونق دارد و به کاربستی است. **ابوالحسن خرقانی** (۴۲۵ - ۳۵۲) یکی از آن دسته بزرگانی است که نگاه او نگاهی بسته و محدود نیست، بلکه نگاهی جهانی است. همه جهانیان برای او ارزشمندند و او غم‌خوار همه است. آری اگر اکسیر عشق بر نهاد کسی حکمرانی کند، این‌گونه می‌شود. همه را دوست می‌دارد. اختلاف رنگ و نژاد و مذهب در پیش او رنگ می‌بازد و به درجه‌ای می‌رسد که:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

[سعدی، ۱۳۷۶: ۱۰۰۱]

آری عشق است که بر ابوالحسن فرمان رانده تا این سخنان از دریای وجودی او به ساحل آشکاری و ظهور رسیده است: «اگر از ترکستان تا در شام کسی را قدمی در سنگی آید، زبان آن مراسم از آن من است، تا در شام اندوهی در دلی است، آن دل از آن من است» [شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۵۸].

از این سخن ابوالحسن فهمیده می‌شود که دل او بزرگ بوده است به وسعت و اندازه همه جهان. دلی که غم‌های همه جهانیان در آن جای گیر است. ترکستان و شام برای او وسعتی پیدا می‌کند؛ وسعتی به اندازه تمام جهان. او از محنت دیگران، بی‌غمی را پیشه خود نساخته است:

بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی‌غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

[سعدی، ۱۳۷۶: ۳۵]

کار بست این نگاه ابوالحسن در جهان امروزی می‌تواند آرامش را برای وجود آدمی ارمغان بیاورد؛ جهانی که هر کس می‌خواهد تنها گلیم خودش را از آب بیرون بیاورد و حتی بیشتر اوقات، این گلیم از آب بیرون آوردن‌ها به زحمت غرق کردن دیگران می‌انجامد؛ جهانی که برادر از برادر خبر ندارد و همسایه از مرگ همسایه؛ جهانی که دیوار خانه‌ها سیمانی و بلندند و سیم خاردار بر بالای خود دارند و به زندان شبیه هستند؛ جهانی که به قول **اخوان ثالث**: «و گر دست محبت سوی کس یازی/ به اکراه آورد دست از بغل بیرون...»

اگر انسان‌ها به درجه‌ای برسند که به سخنان انسان‌دوستانه ابوالحسن جامعه عمل ببوشانند، ظلم و ستم، تجاوز، حرص و طمع و زیاده‌خواهی، و ... از جامعه انسانی رخت برمی‌بندد. آری انسان‌های بزرگ این‌گونه عمل می‌کرده‌اند. به قول **نظامی** در مخزن الاسرار:

سایه خورشیدسواران طلب

رنج خود و راحت یاران طلب

[نظامی، ۱۳۷۴: ۴۰]

حساب خورشیدسوارانی مانند ابوالحسن خرقانی با دونانی که به گونه‌ای دیگر می‌اندیشند و عمل می‌کنند، جداست:

دونان چو گلیم خویش بیرون بردند

گویند چه غم‌گر همه عالم مُردند

[سعدی، ۱۳۷۶: ۱۶۸]

ابوالحسن باز در جای دیگری در انسان‌دوستی و دوست‌داری خلق فرموده است: «کاشکی برای خلق بمردمی تا ایشان را نبایستی مردن. و روز قیامت حساب همه خلق با وی کردی تا با ایشان نبایستی کرد. و اگر این خلق را در دوزخ خواهد کرد، وی را کردی» [شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۲۱].



و نمونه‌های دیگر از انسان دوستی ابوالحسن چنین است: از او دربارهٔ جوانمرد سؤال کردند. ابوالحسن پاسخ دادند: جوانمرد کسی است که «روز قیامت خیمه بر لب دوزخ بزند، هر که را حق به دوزخ می‌فرستد، وی دستش می‌گیرد و از حق می‌خواهد و به بهشت می‌برد و خیمه به ترازوگاه بزند و چون گناه بر طاعت بخشید، به ترازو درآویزد و فروکشد. و خیمه به جایگاه بزند و بنده را یآوری دهد» [همان، ص ۳۲۳].

توصیهٔ دیگر ابوالحسن خرقانی در بی‌آزاری است که به قول حافظ رستگاری جاوید را به دنبال دارد:

دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ
که رستگاری جاوید در کم آزاری است

[حافظ، ۱۳۸۱: ۹۳]

ابوالحسن می‌فرماید: «هر که روزی به شب آرد، چنان که کسی را نیازارد، چنان باشد که آن روز با پیغامبر زندگی کرده باشد» [شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۵۱].

بی‌آزاری مقام انسان را به اوج می‌رساند و او را از ورطهٔ حیوانی نجات می‌دهد. این اندیشه‌های ابوالحسن مرز و حصار نمی‌شناسد. هر کجا انسانی حضور دارد، این اندیشه‌ها برای او نسخهٔ شفابخش است. وقتی بی‌آزاری در جوامع انسانی فرهنگ شود، دیگر احتیاجی به بمب و موشک و سلاح و لشکرکشی و خون و خون‌ریزی نیست. ستم و آزار است که عرصه را بر انسان تنگ می‌کند و بهشت رنگارنگ دنیا را به جهنم سیاه تبدیل می‌کند. حال ستم و آزار می‌خواهد درون یک خانه باشد و یا در بیرون از خانه به صورت‌های گوناگون همسایه‌آزاری، همکار آزاری و ... چه زیباست فرهنگ ایرانی با آن همه گوهرهای ناب! آن! تعریف بزرگی را در این فرهنگ از زبان صائب تبریزی می‌بینیم که در بی‌آزاری معنا کرده است:

بزرگ اوست که بر خاک همچو سایهٔ ابر
چنان رود که دل مور را نیازارد

[صائب تبریزی، ۱۳۸۷: ۴ / ۱۷۸۸]

یکی از موارد چالش برانگیز در جهان، بحث اختلاف و تنوع

دینی است که متأسفانه بعضی‌ها اصرار دارند، قوم دیگر را با مذهبی متفاوت، نفی و انکار کنند. به قول **برزویه طبیب** در مقدمهٔ «کلیله و دمنه»: «اختلاف میان ایشان در معرفت خالق بی‌نهایت و رأی هر یک بر این مقرر که من مُصیبم و خصم مُخطی» [نصرت‌الله منشی، ۱۳۷۴: ۴۸]. نمونه‌هایی از این دست را می‌توان در بی‌احترامی‌هایی که هر ساله در غرب نسبت به ادیان روا می‌دارند، سراغ گرفت. در سفرنامهٔ **ناصر خسرو** به آبی که به سمت روم می‌رفت، آب عاصی می‌گفتند: «یعنی چون از بلاد اسلام به بلاد کفر می‌رود، عاصی است» [ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۱۹]. اما همهٔ این متعصبین دو بین، از این نکته غافل اند که:

گر هزار است بلبل این باغ
همه را نغمه و ترانه یکی است

[صائب تبریزی، ۱۳۸۷: ۲ / ۱۰۸۶]

و:

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید
بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

[خیالی بخارایی، ۱۳۵۲: ۲۴۰]

اگر اختلافی به چشم می‌آید، اختلاف در ظاهر راه است. چرا که سنت آفرینش خداوند بر این قرار گرفته است که پدیده‌های عالم از نوعی رنگارنگی و تنوع برخوردار باشند. به قول حضرت **مولانا** در «مثنوی» در داستان «موسی و شبان» از زبان پروردگار که:

هر کسی را سیرتی بنهادم
هر کسی را اصطلاحی داده‌ام

[شهیدی، ۱۳۷۵: ۳۴۴]

و الا مقصد همهٔ این راه‌ها یک جا بیشتر نیست و آن هم درگاه الهی است. شیخ خرقان را در این زمینه سخنان نغزی است که در اینجا به تماشا می‌نشینیم: «راه خدای تعالی را عدد نتوان گفت. چندان که بنده است، به خدای تعالی راه است. به هر راهی که رفتیم، قومی دیدم» [شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۴۷].

این سخن خرقانی، این سخن بسیار معروف در متون عرفانی را به ذهن متبادر می‌کند که «الطرق الی الله بعدد انفس الخلاق»؛ یعنی، راه‌هایی که به خدا ختم می‌شوند، به تعداد انسان‌هاست (از هر دلی به سمت خدا راهی هست). برخورد ابوالحسن خرقانی با مرد ترسایی که زنا و مذهب خود را از دیگران مخفی نگه



آرامگاه شیخ ابوالحسن خرقانی



و:

«شیخ از صوفی ای پرسید که کجا می‌روی؟ گفت: به مکه. گفت: آنجا که می‌باشی مکه نیست؟ گفت: نه، که مکه یک جای باشد. گفت: آنجا که نشینی با حق نشینی مکه آنجا و مکه (و) بیت‌المقدس و شام و تربت پیران همه آنجا و بهترین جای‌ها آنجا باشد که تو با حق نشست باشی» [همان، ص ۳۲۸].

میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی یکی از بارزترین موراث ماست. نگاه او در هیچ محدوده زمانی و مکانی جای گیر نیست. پروازی دارد به روشنی و بلندی آفتاب. ابوالحسن عارف هزار سال پیش خرقان نیست، بلکه عارفی است برای هر عصر و زمان و مکانی. برای بسیاری از درد و مرض‌های انسان حرفی برای گفتن دارد. اندیشه‌های او ناب است. چون سراسر وجود او از عشق به معبود ازلی پر شده بود، دیگر جایی برای کینه، تعصب و ... باقی نمانده بود. بدین خاطر همه کس را دوست می‌داشت. نگاه او، نگاهی جهانی است و همه جهانیان برای او ارزشمندند. او غم‌خوار همه است. اختلاف در مذاهب او را مانند دیگران به سمت تعصب سوق نداده است. از نگاه او، به هر جانب که بنگری خدا حضور دارد. شایسته است افکار و اندیشه‌های ناب ابوالحسن را در داخل ایران بخوانیم و بفهمیم و به کار بندیم و آن‌گاه آن‌ها را به همه زبان‌ها ترجمه کنیم تا همه جهانیان از پرتو و فروغ آیین آفتاب همیشه تاب عرفان ایران بهره‌ها گیرند.

می‌داشت، نمونه‌ای دیگر از این بی‌تعصبی و گشاده‌رویی با پیروان ادیان و مذاهب دیگر است. این نیک‌رفتاری او سبب شد تا مرد ترسا از روی میل و رغبت مذهب خود را رها کند و به کیش بوالحسن روی آورد. بیش از هزار سال از مرگ بوالحسن می‌گذرد و این عمل او می‌تواند برای انسان امروزی و انسان هر روزی دیگر در نسل‌ها و قرن‌ها و هزاره‌های دیگر، در هر مکانی زیر این آسمان خداوند، درس عبرتی باشد.

بوالحسن به این اصل معتقد بود و به آن عمل می‌کرد که: «از هر جانب که بنگری، خداست و اگر زیر نگری اوست و اگر زبر نگری و اگر از دست راست و چپ پیش و پس نگری، خدای است» [همان، ص ۲۱۵].

آری از هر جانب که بنگری، خدا حضور دارد. این می‌تواند جوابی باشد در برابر کسانی که فقط به یک مکان خاص تعصب می‌ورزند و خدا را فقط در آنجا جست‌وجو می‌کنند. انگار خدا در بیرون از آنجاها حضور ندارد. خدا در همه جا حضور دارد. همه‌جا می‌تواند خانه عشق باشد و نوری از انوار الهی در آن تابیدن داشته باشد. از نگاه عارفانه، به هر جانب که بنگری خدا حضور دارد:

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم

این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم

[حافظ، ۱۳۸۱: ۴۸۵]

و:

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست

همه‌جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

[همان، ص ۱۱۲]

انسان حق ندارد به قومی دیگر طعنه بزند. به قول سعدی در مدینه فاضله بوستان:

تو را آسمان خط به مسجد نوشت

مزن طعنه بر دیگری در کنشت

[سعدی، ۱۳۷۶: ۳۹۶]

در این زمینه دو حکایت از بوالحسن خرقانی شنیدنی است: «و گفت بدان شخص که: به کجا می‌شوی؟ گفت: به حجاز. گفت: آنجا چه کنی؟ گفت: خدای را طلب کنم. گفت: خدای خراسان کجاست که حجاز باید شد؟ رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که طلب علم کنید و اگر به چین باید شد و نگفت طلب خدای کنید» [شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۰۷].

منابع

۱. حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۱). دیوان اشعار. به کوشش خطیب رهبر. صفی‌علیشاه. تهران.
۲. خیالی بخارایی، احمد. (۱۳۵۲). دیوان اشعار. تصحیح عزیز دولت‌آبادی. مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران. تبریز.
۳. سعدی، مصلح. (۱۳۷۶). کلیات سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی. ققنوس. تهران.
۴. شفییعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۵). نوشته بر دریا از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی. سخن. تهران.
۵. شهیدی، سیدجعفر. (۱۳۷۵). شرح مثنوی (جزو اول از دفتر دوم). علمی و فرهنگی. تهران.
۶. صائب، میرزا محمدعلی. (۱۳۸۷). دیوان اشعار. به کوشش محمد قهرمان. علمی و فرهنگی. تهران.
۷. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۷۸). تذکرةالاولیا. به تصحیح محمد استعلامی. زوار. تهران.
۸. ناصر خسرو، حکیم ابومعین. (۱۳۸۷). سفرنامه. به کوشش سیدمحمد دبیر سیاقی. زوار. تهران.
۹. نصرالله منشی، ابوالمعالی. (۱۳۷۴). کلیله و دمنه. امیرکبیر. تهران.
۱۰. نظامی، الیاس. (۱۳۷۴). کلیات نظامی به اهتمام پرویز بابایی. راد. تهران.